

## زن و عقلانیت بر مبنای انسان‌شناسی فارابی

\* زینب برخوردار

\*\* سمیه خوشدونی‌فراهانی

### چکیده

در آرای اندیشمندان و نیز فارابی، درباره زنان، عباراتی دال بر نسبت ضعف و نقص عقل به آنان وجود دارد که سوء برداشت‌ها و ابهاماتی را در پی داشته‌است. جستجو در آرای انسان‌شناسی فارابی و تطبیق نظرات وی در مورد زن، راهی است برای تشخیص و برخورد منطقی با تمایزات زن و مرد. انسان‌شناسی فارابی نشان می‌دهد، زن و مرد از لحاظ برخورداری از موهبت عقل و قوای حاسه و متخیله، با یکدیگر تفاوتی ندارند و در کسب سعادت، هم خود فرد و هم جامعه را دخیل دانسته و جنسیت را وارد نمی‌کنند. تفکیک ساحت خردمندی و خردورزی قابل تبیین است. زنان و مردان در ساحت خردمندی (برخورداری اولیه از قوای عقلانی) یکسان هستند اما در خردورزی (به‌فعلیت رساندن قوای عقلانی) موانع متفاوت دارند و این موانع تاکنون برای زنان بیش از مردان تحقق یافته‌است. اولین مانع، بر مبنای نظام مزاج‌شناسی، غلبه بیشتر طبع سردی در زنان و تأثیر آن بر قوای عاقله است. دوم، محدودیت زنان از کسب تجربه است که برخاسته از نظام‌ها و فرهنگ‌های حاکم بر جوامع بوده و منجر به نقصان عقل تجربی می‌شود که در صورت بروز برای مردان نیز به ضعف خردورزی منجر می‌شود. به عبارتی مانع ذاتی برای تعقل زنان نیست بلکه هردو عرضی و قابل رفع است.

**کلیدواژه‌ها:** زن، فارابی، خردمندی، خردورزی، عقل تجربی، عقل، مزاج.

\* استادیار فلسفه، دانشگاه تهران (نویسنده مسئول)، [Barkhordariz@ut.ac.ir](mailto:Barkhordariz@ut.ac.ir)

\*\* کارشناس ارشد فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه تهران، [s.farahani@ut.ac.ir](mailto:s.farahani@ut.ac.ir)

تاریخ دریافت: 1395/03/29، تاریخ پذیرش: 1395/06/22

## 1. مقدمه

دستیابی به کمال، برای هر مجموعه‌ای، مبتنی است بر جایگذاری حکیمانه و عادلانه اعضای آن مجموعه، در قرارگاه اصلی خودشان. بر همین نحو است وضعیت جوامع انسانی، جامعه‌ای سعادت‌مند است که در آن افراد در جایگاه حقیقی خود قرار داشته‌باشند. بر این اساس، تصویری که از زن در جوامع ارائه می‌شود، نقش کلیدی در تعیین این جایگاه دارد. در این میان تدقیق و توجه به آراء اندیشمندان راهگشا می‌نماید. به تبع این روشنگری، امید می‌رود جامعه بتواند در پناه سیاست‌های متناسب برخاسته از تشخیص درست جایگاه افراد، به سمت سعادت پیش برود. در آثار بسیاری از اندیشمندان نسبت‌هایی به زنان به چشم می‌خورد که دست‌کم در ابتدا نوعی تحقیر و پایین‌انگاشتن زنان را به ذهن متبادر می‌کند. اما نکته اینجاست که در نظام فلسفی یک اندیشمند باید سازگاری وجود داشته باشد. به بیان دیگر هرگونه تعارض در اندیشه‌های یک دانشمند نشان سستی و ضعف منظومه‌ای است که ارائه می‌کند. با این مقدمه آراء یک اندیشمند درباره زنان باید با آراء وی درباره انسان (اعم از زن و مرد) همخوانی داشته باشد. پژوهش حاضر در پی بررسی این همخوانی در آثار فارابی است. بررسی آثار فارابی که به نحوی مربوط به انسان و قوای او، نحوه تعقل و کسب معرفت، چگونگی نیل به سعادت می‌شود و احصاء آرای وی در مورد زن، مجالی است برای دفع نسبت‌های ناشایست به ساحت زن؛ نیز تشخیص احتمال خطای مراجعین و شارحین آثار فارابی در مورد زن. با بررسی در آثار فارابی پس از بیان کارکرد قوه ناطقه در انسان و اقسام عقل در دیدگاه فارابی به بیان نظرات به ظاهر منفی وی در مورد عقل زنان پرداخته و بر مبنای انسان‌شناسی وی به این سؤال پاسخ می‌دهد که آیا ضعیف‌العقل دانستن زنان توسط فارابی با انسان‌شناسی وی سازگار است؟ آیا آراء فارابی درباره زنان با انسان‌شناسی وی همخوانی دارد یا با نوعی تناقض مواجه هستیم؟

در این راستا بررسی چستی قوه ناطقه و معنای عقل در آثار فارابی به عنوان مقدمات برهان، اجتناب‌ناپذیر است.

## 2. کارکرد قوه ناطقه در انسان

در فلسفه "حیوان ناطق" برای انسان، اصلی‌ترین تعریف به حساب می‌آید. ناطق از نطق مشتق شده است و مهم‌ترین معنای نطق در انسان‌شناسی، قوه نفسانی است که به طور فطری در انسان است؛ آنچه با آن تشخیص و تمیز مخصوص انسان اتفاق می‌افتد.

قوه ناطقه که نه ذاتاً عقل بالفعل است و نه بالطبع (فارابی، 1996، ص 28)، قوه‌ای است که به وسیله آن، انسان دانش‌ها را درمی‌یابد و می‌تواند بین کارهای زشت و زیبا فرق بگذارد. تفکر نیز به وسیله همین قوه انجام می‌شود به طوری که انسان می‌تواند تشخیص دهد چه کاری را باید انجام دهد و چه کاری را نه. همچنین است تشخیص سودمندی و زیان‌آوری کارها و درک رنج و لذت امور (همو، 1379، ص 74). قوه ناطقه به دو بخش نظری و عملی تقسیم شده است که قوه عملی نیز شامل دو بخش مهینه و مرویه است. قوه‌ی نظری، نیرویی است که به واسطه آن انسان، دانش‌هایی که شأنیت عمل کردن ندارند را، ادراک می‌کند. قوه عملیه عبارت است از نیرویی که با استناد به اراده انسان به اموری که مورد عمل واقع می‌شود، معرفت حاصل می‌نماید. انسان به کمک قوه مهینه می‌تواند هنرمند و صنعتگر شود و به وسیله نیروی مرویه که منشأ اندیشه است، در اموری که باید انجام بشود یا انجام نشود می‌اندیشد (همان، ص 75) از نظر کارکرد، قوه ناطقه عملی برای خدمت به قوه ناطقه نظری آفریده شده است در حالی که قوه ناطقه نظری مسؤولیت رساندن انسان به سعادت را دارد.

وجود قوه زمانی کارآمد می‌شود که بتواند به فعلیت برسد؛ در غیر این صورت، به خودی خود هر قوه‌ای هر قدر هم مهم، بی‌فایده و بی‌ارزش است. به این بیان چگونگی "فعلیت یافتن قوه ناطقه" (خردورزی) به عنوان فصل انسان، اساسی‌ترین موضوع انسان‌شناسی است.

مسئله‌ی مورد اهمیت در این مجال، مفهومی به عنوان «عقل انسان» و دریافت‌ها و دارایی‌های او در نسبت با قوه ناطقه (خردمندی) است. اهمیت عقل و وضعیت عملکرد آن در انسان نقطه چالش برانگیز در مباحث مربوط به تفاوت‌های زنان و مردان است. بنابراین پرداختن به آن به عنوان بنیان و پایه اثبات یا رد نظریات موجود در مورد زن و بروزات منطقی او به حساب می‌آید.

### 3. معانی و کاربردهای عقل در فلسفه فارابی

فارابی در رساله «فی العقل» خود تبیین می‌کند که عقل در نزد افراد اشتراک لفظی است، لزوماً هر جا که عقل استفاده می‌شود معنای آن یکی نیست، وی توانسته پنج معنا از عقل را ارائه دهد؛ بنابراین، برای مصونیت از دام اشتراک لفظ، باید لفظ عقلی که در مسائل حوزه

زن و مرد در فلسفه فارابی، مطرح می‌شود و آنچه در محافل علمی یا سطح جامعه مطرح می‌شود، تفکیک شود.

**1.3** اولین معنی که می‌توان در رساله فی العقل دید؛ معنای متعارفی است که عامه مردم در گفت‌وگوی خود به کار می‌برند و بدین معنا برخی از کسان را عاقل می‌نامند (بهار نژاد، 1390، ص 3) این معنا همان جودت رویه (جوده‌التمییز) است، یعنی خوش‌فکری همراه با فضیلت که وسیله انتخاب فعل خیر است و اجتناب از شر (فارابی، ج 1405، ص 89) از نظر فارابی این عقل مشروط به دین است، چراکه دین جزء فضایل است و اگر کسی واجد آن شروط نباشد به او عاقل نمی‌گویند، در نتیجه این دیدگاه، کسی که دارای این عقل باشد، را زیرک (داهیه) می‌گویند و اگر فاقد آن باشد نادان (نکر) (کمالی زاده، 1393، ص 60). به عبارت دیگر، مردم به اعمال و رفتار دیگران توجه می‌کنند، اگر در آن اثری از زیرکی دیدند؛ یعنی او را فردی موفق در برنامه‌ها دیدند، او را عاقل فرض می‌کنند. به این ترتیب فعل هر کس دلالت بر عقل او می‌کند.

البته ناگفته نماند که از نظر عامه مردم هم تنها استفاده از قوای فکر نشانه‌ی عقل نیست؛ یعنی اگر فرد در راه شرور از قوای تفکر خود استفاده کند عاقل نیست (فارابی، 1938، ص 4-6). تعبیر جودت رأی، در کتاب فصول متزعه<sup>1</sup> هم آمده که در آنجا فارابی از یکسری مقدمات نتیجه می‌گیرد که خوش‌فکری گونه‌ای از تعقل است.

**2.3** دومین قسم، معنای مصطلح نزد متکلمان است. آنجا که می‌گویند «عقل چنین ایجاب می‌کند» یا «عقل این مطلب را رد می‌کند». در اینجا اجماع فقهی مورد نظر است (بهار نژاد، 1390، ص 12). مقصود متکلمان از عقل همان «مورد اتفاق نظر علمای کلام و دین یا اکثر ایشان بودن» را شامل می‌شود، چه این اجماع مستند به حجج و براهین باشد یا شرع و مقدمات دینی مسلم که در زبان منطق عبارت است از مشهورات و مسلمات (فارابی، 1938، ص 7)؛ بنابراین طبق نظر فارابی عقل مصطلح کلامی، نوعی عقل جدلی محسوب می‌شود و غیر از عقل برهانی فیلسوفان است. لذا وی تصریح می‌کند متکلمان مقدمات مشهور یا مشهورات را به کار می‌برند و نه مقدمات برهانی (کمالی زاده، 1393، ص 48). به نظر می‌رسد این عقل فقط به کار اقناع افراد در خطابه‌ها و جدل‌ها می‌آید، در حالی که کار فیلسوف بررسی از طریق برهان و مقدمات یقینی است.

**3.3** سومین معنا از عقل معنایی است مصطلح در منطق که ارسطو در کتاب برهان آورده است. این عقل، به معنای استعداد و قوه نفس است (اکبریان، 1388، ص 57) که به وسیله آن برای انسان، با مقدمات کلی، صادق و ضروری، یقین حاصل می شود؛ نه از راه قیاس و فکر بلکه به واسطه فطرت<sup>2</sup> و طبع از کودکی و یا به نحو ناخودآگاه (که نمی داند از کجا و چگونه حاصل شده است). پس این قوه بالطبع، قادر به شناخت اولیه و یقین به مقدمات کلی و ضروری است نه به فکر و تأمل (فارابی، 1938، ص 8-9)<sup>3</sup> این عقل را در اصطلاح عقل فطری می نامیم.

**4.3** چهارمین قسم عقل، عقل تجربی است که جزئی از نفس است<sup>4</sup> که با تجربه و مواظبت و تکرار در طول زمان، یقین به قضایا و مقدمات در امور ارادی حاصل می کند که منجر به انجام فعلی یا اجتناب از آن می شود. این عقل معنای مصطلح در اخلاق است که در مقاله ششم از کتاب اخلاق ارسطو آمده است (بهار نژاد، 1390، ص 15). از آنجاکه بخشی از پژوهش مربوط به ساحت اجتماعی انسان است این معنا از عقل در تحلیل مقام زن و تفاوت های او با مردان در بروزات اجتماعی و تحلیل وضعیت خردمندی، کارآمد است.

این عقل با تجربه برای انسان حاصل می شود. قضایایی که در ابتدا انسان واجد آنهاست به مرور زمان در او حاصل شده و رشد و افزایش می یابد و منجر به تفاضل انسان ها می شود که در اینجا؛ جزئی از نفس، عقل نامیده می شود، در هرکس این قضایا در اموری تکامل یافت، صاحب نظر در این امور می شود (فارابی، 1938، ص 10) شارحین فارابی این عقل را مربوط به حوزه عقل عملی می دانند. فارابی نیز آن را جزء عملی نفس که در خدمت اراده است و در استنباط امور شایسته و ناشایسته در فعل و یا ترک نقش ایفا می کند، قرار می دهد. هرچقدر تجربه فرد بیشتر باشد این قسم عقل کامل تر می شود، به طوری که کم کم بدون مطالبه دلیل نظر وی پذیرفته می شود (کمالی زاده، 1393، ص 20). به این ترتیب انسان در چرخه ای بین علم و عمل قرار دارد، با به عمل درآوردن علم اولیه، انسان می تواند تجربه ای جدید کسب و در اثر این تجربه به علم جدید دست یافته که از قبل آن می تواند یافته های دیگری را در عرصه عمل تجربه کند.

اصول و پایه هایی که انسان بیشتر در استنباط اندیشه خود به کار می برد دو چیز است، یکی مشهورات که بین همه مردم پذیرفته شده است و دومی چیزهایی که در اثر آزمایش های گوناگون و دیدن حاصل شده است (همو، ج 1405، ص 60) فارابی مشهورات

را به‌عنوان عاملی چندبعدی، از عوامل تأثیرگذار در تشخیص و تعیین جوامع می‌داند<sup>5</sup> تفاوت بین امت‌ها، در پذیرش امری به‌عنوان مشهور و همچنین تمایز بین تجارب، باعث می‌شود افراد در رشد عقلی خود به‌صورت مراتبی مشاهده شوند.

لذا انسان‌ها در این عقل، متفاوت و ذومراتب هستند. هرکس در نوعی از قضایا از کمال عقلی بیشتر و رأی صائب‌تر برخوردار است. فارابی بر این باور است که عقل تجربی بهترین و شایسته‌ترین قوه استنباط خیرات و غایات شریفه برای دستیابی به سعادت قصوی است. (مهاجر نیا، 1380، ص 2). به نظر می‌رسد دغدغه فارابی برای تشکیل جامعه‌ای سالم و فاضل، حاصل این دیدگاه وی در حوزه عقل و تکامل قوای تفکری و تعقلی بشر است. چراکه به‌طور طبیعی، تجارب در این نوع جوامع و نیز مشهورات بین این‌گونه امت‌های فاضل، دارای فضیلت و سلامت بیشتری است.

**5.3** فارابی در قسم پنجم<sup>6</sup>، از پایین‌ترین مرحله تا مرحله مستعد پیوند با عقل فعال را برمی‌شمارد، این عقل که همان عقل نظری است، شامل عقل بالقوه (هیولایی)، بالفعل و مستفاد می‌شود (مبلغی، 1390، ص 4). می‌توان در بخش‌بندی دیگری از منظر قوه و فعل، عقل هیولانی را در ذیل خردمندی و عقل بالفعل و مستفاد را از موارد خردورزی قرار داد. این نوع دسته‌بندی در تحلیل نظر فارابی از عقل ناظر به جنسیت، کاربرد دارد. این قسم را فارابی در «*راء اهل المدینه الفاضله*» به «عقل انسانی» و در «*عیون المسائل*» به «عقل علمی» تعبیر کرده است و آن را چنین تعریف می‌کند:

عقلی است که جوهر نفس آدمی با آن تمام می‌شود و به جوهر عقل عملی تبدیل می‌گردد.<sup>7</sup> به عبارت دیگر، قوه‌ای است که بدون استدلال و قیاس، به‌طور طبیعی، علم یقینی به مقدمات کلی ضروری را که در واقع مبادی همه‌ی علوم است، برای انسان، تحصیل می‌کند (مهاجر نیا، 1380، ص 3).

به جهت این تعبیر، نوع انسان بدون نظر به تفاوت بین صنوف و جنسیت، از این موهبت برخوردار است.

تقسیم عقل به عقل بالقوه، بالفعل، مستفاد و فعال نظر خاص فارابی است، وی این تقسیم را نسبت به قوای انسانی انجام می‌دهد (کمالی زاده، 1393، ص 50) به‌طور خلاصه می‌توان این چهار مرتبه و مرحله را این‌گونه تعریف کرد:

### الف: عقل بالقوه

این عقل، نفس یا جزء نفس یا قوه‌ای از قوای نفس است که ذات آن معد و یا مستعد انتزاع صور ماهیات موجودات (همان معقولات) از موادشان است و این قدرت را دارد که آن‌ها را صورت ذات خود گرداند (کمالی زاده، 1393، ص 51) به‌واقع نفس ناطقه در این مرحله از تمام معقولات تهی است، لیکن مستعد ادراک آن‌هاست. از این جهت آن را بالقوه نامیده‌اند که در مقابل عقل بالفعل قرار گرفته است. آن را عقل هیولانی نیز نامیده‌اند، چون مشابهت با هیولای اولی دارد و همانند هیولای اولی، صرف‌القوه و خالی از صور نوعیه و جسمیه است (بهار نژاد، 1390، ص 84).

### ب: عقل بالفعل

مرحله فعلیت یافته عقل بالقوه را عقل بالفعل گویند. در این مرحله، عقل نظریات را توسط بدیهیات ادراک می‌کند به‌طوری‌که هرگاه بخواهد نظریات را بدون احتیاج به اکتساب جدید با شنیدن از معلم مطالعه و مشاهده کند، قدرت ادراک آن‌ها را دارد. وجه تسمیه عقل بالفعل، داشتن بالفعل نفس معقولات خود است (بهار نژاد، 1390، ص 9). بنابراین، عقل به فعل یا به ملکه عبارت است از عقل بعد از اینکه معقول‌ها را ادراک کند و از گونه‌ی به قوه بودن، به گونه‌ی فعلیت به واسطه‌ی شناخت به دست آمده، انتقال یابد (جمشید نژاد اول، 1388، ص 10). به بیان دیگر آن ذات خردمند به مرحله خردورزی رسیده است.

### ج: عقل مستفاد

این مرحله از عقل قادر به درک موجودات است، اما مجرد از ماده؛ یعنی صور حال در ماده را پس از انتزاع از ماده و امور غیرمادی را به همان نحو مجرد، ادراک می‌کند. این عقل به منزله پیوندی میان دانش بشری و وحی و الهام است (اکبری‌ان، 1386، ص 40) عقل که آدمی بالفطره و از آغاز واجد آن است، نوعی هیئت در ماده است؛ زیرا قوه عقلانی نوعی جوهری غیرمادی نیست بلکه قوه در ماده است، چنانکه نفس سافل این گونه است. این عقل جزئی از نفس یا از آن است، این قوه، بالفعل می‌شود به اینکه به ادراک کلیات و صور معقوله بپردازد، فعلیت یافتن آن از طریق عقل فعال و به افاضه نوری از جانب او تحقق می‌یابد (کمالی زاده، 1393، ص 52-54) در واقع فعلیت یافتن این نوع عقل درگرو مواهب عقل فعال است، چه اینکه عقل فعال خودش صورتی مجرد از ماده است.

عقل مستفاد همچون صورت است برای عقل بالفعل و عقل بالفعل شبیه ماده آن است و عقل بالفعل نیز صورت عقل بالقوه است. هرگاه عقل بتواند صور مفارق از ماده را که همواره فعلیت داشته‌اند و هرگز از ماده درنیامیخته‌اند ادراک کند، آن را عقل مستفاد می‌گویند؛ به تعبیر دیگر هرگاه نفس معقولاتی را که از بدهیات حاصل شده‌اند و همه نزد نفس حاضرند ادراک کند در مرحله عقل مستفاد است. نفس در این مرحله، به مرحله تجرد و عقل مفارق نائل می‌شود زیرا دیگر مشغول تدبیر بدن که مانع اصلی وصول آن به تجرد و عقل مفارق است، نمی‌باشد. درواقع، علت نامیدن آن به عقل مستفاد این است که نفس در این مرحله از عقل فعال استفاده می‌کند و عقل فعال از طریق افاضه فیض الهی و فعلیت رساندن به نفس سود می‌رساند (بهار نژاد، 1390، ص 85) از آنجاکه رسیدن نفس به مرتبه عقل مستفاد همان کمال قصوی است این مرتبه کمال نفس حساب می‌شود، عقل (نفس) در این مرحله مجرد محض بوده فعلیت تام دارد و در تعقل نیازمند مراتب پایین‌تر نفس نیست. در این مرحله عقل مستفاد قادر به ادراک عقل فعال شده و از این جهت اتصال با آن نیز حاصل می‌شود و در این صورت در انسان کامل عقل فعال صورت عقل مستفاد می‌گردد (کمالی زاده، 1393، ص 55). به این ترتیب، صورت اخروی انسان به شکل موجودی عاقل خواهد بود و این کمال قصوی اوست.

#### د: عقل فعال

این عقل البته جزء مراتب عقل نیست بلکه موجودی مجرد و مفارق و دارای فعلیت است و خداوند به وسیله آن فیوضات خود را افاضه می‌کند (بهار نژاد، 1390، ص 85). در جریان فیضان عقول فوق قمر، عقل فعال واسطه عالم تحت قمر با فوق قمر می‌شود (مبلغی، 1390، ص 7).

در مجموع منظور از عقل در مراتب سه‌گانه، هیولانی، بالفعل و مستفاد، عقل جزئی (عقل انسانی) (Ratio یا Reason) است که جانب دیگری از نفس است. لذا در این معنا عقل و نفس دوروی یک سکه محسوب می‌شوند و مراتب این عقل درواقع مراحل و مراتب نفس ناطقه انسانی است که رو به سوی تکامل دارد، چهارمین معنا عقل (کلی) (Intellectu) یک حقیقت جوهری مستقل است.



#### 4. زن و مرد در انسان‌شناسی فارابی (وجه امتیاز و مشابهت)

##### 1.4 جسم و بدن در زن و مرد

فارابی تفاوت‌های جسمانی میان زن و مرد را مطرح می‌کند و تفاوت‌هایی را مربوط به عوارض نفسانی می‌داند. بدین‌گونه که در جنس مذکر آنچه مایل به قدرت و نیرومندی باشد (مثل غضب، زور بازو...) قوی‌تر و در جنس مؤنث ضعیف‌تر است و آنچه مایل به ناتوانی و ضعف (و مربوط به این قبیل عوارض و حالات) است (مانند رحمت، رأفت و...) در زنان قوی‌تر است. البته این ضابطه مانع از این نیست که در بین مردان عده‌ای باشند که این‌گونه عوارض در آن‌ها شبیه به عوارض زنان باشد و برعکس در زنان، عده‌ای باشند که عوارض و حالات موجود در آن‌ها مانند عوارض و حالات مردان باشد.<sup>8</sup> (فارابی، الف 1995، ص 95).

اما در هر حال تفاوت زنان و مردان و نقطه امتیاز و افتراق این دو در همین عوارض است.

قوه مولده نیز همیشه متمایز در دو جنس نر و ماده قرار دارد و به اعضای ویژه‌ای که در زن و مرد متفاوت است تشخیص می‌یابد و در سایر اعضا و همین‌طور در قوای نفسانی به جز همین قوه، نر و ماده اشتراک دارند. البته در اعضای که هر دو مشترک‌اند بازهم در مذکر گرم‌ترند و آن‌عضایی که وظیفه حرکت و تحریک دارند در مذکر نیرومندتر هستند (از لحاظ حرکت و تحریک) (همو، الف 1995، ص 87). به عبارت دیگر فارابی معتقد است، بین زن و مرد دو تفاوت عمده وجود دارد، یکی تفاوت در جسم و دیگری تفاوت در میزان حرارت و قدرت که هر دوی این تفاوت به قوای تولید نسل مربوط است. قرار گرفتن قوه مولده در دو جنس مجزا، تفاوت این قوه با قوای دیگر محسوب می‌شود. چراکه بقیه قوا در هر دو موجود هستند ولی این قوه در دو جنس متمایز از یکدیگر وجود دارد. تفاوت دوم؛ در قوا و اعضای مشترک بدن؛ جنس نر گرم تراست و زنان در قوا و اعضای خود غلبه سردی دارند.

برخی در اثبات برتری عقلی مردان به اندازه مغز توسل جسته‌اند. پژوهشگران معتقدند از نظر اندازه و وزن، مغز انسان‌ها باهم متفاوت است. اگرچه رابطه قطعی و روشنی بین وزن مغز و میزان هوش نمی‌توان یافت. از این رو وزن مغز زن که به‌طور متوسط  $1/10$  کمتر از وزن مغز مرد است با در نظر گرفتن کوچکی جثه زن نسبت به مرد و در نتیجه وزن متوسط کمتر وی، قابل توجیه می‌نماید. باین‌همه از این تفاوت نمی‌توان به‌آسانی گذشت زیرا در زمان تولد وزن مغز پسر حدود 330 و دختر 283 است که در هفت سال سوم، تفاوت به حدود 130 گرم می‌رسد. در سنین بین 11 تا 14 سالگی دختران از پسران هم‌سال خود، درشت‌ترند ولی وزن مغز آنان همچنان کمتر است. این خود تئوری تناسب وزن مغز با جثه

را خدشه‌دار می‌کند (حسینی، 1379، ص 190). این‌گونه مباحث در علم پزشکی و ژنتیک امروزه به گستردگی مطرح می‌شوند اما در آراء فارابی، در مباحثی که از اعضای آدمی به میان می‌آید، این‌گونه موارد مورد توجه قرار نگرفته است. تنها نکته‌ی مورد تفاوت در مباحث فیزیکی زنان و مردان مربوط به قوه مولده آن‌ها است (فارابی، الف 1995، ص 95). بنابراین به جهت تبیین نظر فارابی تکیه بر مباحث جسمی موضوعیت چندانی ندارد. اما مطلب مورد توجه که به جسم و جنسیت برمی‌گردد و مورد توجه فارابی نیز بوده است، ناظر به میزان حرارت در انسان (به‌طور اکثری) است که ارتباطی با توان تعقل و تفکر انسان دارد. چپستی و چگونگی این ارتباط در ادامه بررسی می‌شود.

#### 2.4 قوای حاسه، متخیله و ناطقه در زن و مرد

اساسی‌ترین نکته در رأی فارابی در مورد جنس زن و مرد، موضع وی در مورد بهره‌برداری از قوه متخیله و ناطقه است، فارابی معتقد است که هر دو جنس در قوه حاسه و متخیله و ناطقه یکسان هستند.<sup>9</sup>

و اما در قوه حاسه و در متخیله و در ناطقه، اختلافی بین این دو نیست. (فارابی، الف 1995، ص 95)

از آنجاکه فارابی اهمیت فراوانی برای قوه ناطقه و متخیله قائل است و به‌وسیله این دو، معرفت را تام می‌داند (همان، ص 9) تساوی زن و مرد در بهره‌مندی از قوه ناطقه و متخیله نشان می‌دهد هم زن و هم مرد می‌توانند معرفت تام را اکتساب نموده و به‌واسطه این دو قوه به نحو امکان استعدادی به معرفت تام نائل شوند. به این معنی که حداقل هر دو جنس از امکان دریافت معرفت برخوردارند و باید برای فعلیت یافتن این قوه موانع تحقق آن، بررسی شود.

از نظر فارابی، قوه متخیله از این جهت در ساختار وجودی انسان، اهمیت دارد که وحی از طریق اتصال این قوه با عقل فعال اتفاق می‌افتد. از آنجاکه وحی جزء مؤلفه‌های رئیس مدینه فاضله است و از طرفی رئیس مدینه فاضله انسان کامل است، پس اگر کسی مستعد دریافت وحی باشد، امکان انسان کامل شدن نیز برای او فراهم می‌گردد. به این معنا که او قوه انسان کامل شدن از مسیر متخیله را دارد. حال یا شرایط فعلیت آن فراهم می‌آید یا اینکه موانع موجود باعث می‌شوند انسان به نحو شایسته از این دارایی خود بهره نبرد.

مسئله کسب معرفت و تعقل از جمله مهم‌ترین مواضع چالش در موضوع تفاوت‌های زنان و مردان است. به طوری که اگر کسی بخواهد مردان را بر زنان برتری بدهد؛ آنان را عاقل و توانمند در درک علوم و معارف می‌دانند و به ضعف زنان در این مورد اشاره می‌کند. در ادامه، مسئله قوه و امکان تعقل و تفکر، ذیل بحث خردمندی در انسان و موضوع فعلیت تعقل و تفکر در دو جنس، ذیل موضوع خردورزی مطرح می‌گردد.

## 5. نسبت زن و عقل در آثار فارابی

تقسیم‌بندی‌های گذشته عقل از باب مقدمات ضروری برای پرداختن به مسئله اصلی پژوهش بیان شد. اهمیت این معانی از عقل و ارتباط آن با قوه ناطقه زمانی مشخص می‌شود که فارابی در مورد زن، واژه «ضعیف‌العقل» را استفاده می‌کند. فارابی در رساله سیاست، به تفاوت در اصناف از جمله زن و مرد اشاره کرده و می‌گوید: «کودکان، زنان و نادانان دارای کمی تمیز و عقل‌اند» (فارابی، 1427، ص 32). این در حالی است که فارابی در بحث عقل، جنسیت را دخیل نمی‌داند اما در مباحث مربوط به عقل عملی و سیاست، در آثار وی چنین عباراتی به چشم می‌خورد.

همگون‌پنداری زن و کودک را در دیگر آثار فارابی نیز می‌توان مشاهده کرد، زمانی که فارابی به توضیح علم کلام در کتاب «حصاء العلوم» می‌پردازد، برای اسکات خصم، کذب و مغالطه را جایز می‌داند، اما اگر طرف مجادله در پذیرش حق، عداوت نداشته باشد و جاهل او به خاطر ضعف عقل و قدرت تشخیص باشد، می‌توان با او همان رفتار را کرد که با زنان و کودکان می‌کنند (همو، ب 1995، ص 91)<sup>10</sup>

به نظر می‌رسد شارحان آثار فارابی و مراجعان به آنها نیز تحت تأثیر همین الفاظ برداشت‌هایی ارائه داده‌اند حاکی از این که زنان در مقایسه با مردان از قدرت عقل کمتری برخوردار هستند. در تعلیق کتاب «جمع بین رأی حکمین» مصحح اذعان می‌دارد که از نظر فارابی مردان عاقل‌تر از زنان هستند و به واسطه این امر، امور جاری منزل تحت نظارت مردان به عهده زنان است و کارهای بیرون که تلاشی مدبرانه می‌طلبد بر عهده مردان است. (همو، الف 1405، ص 37)<sup>11</sup>

این در حالی است که فارابی، همانطور که در قسمت 4-2 آمد، قائل به تساوی بهره زن و مرد از قوه و قدرت تعقل و تفکر است. همچنین در بهره‌مندی زنان و مردان از موهبت قوه

ناطقه، هرگز تفاوتی قائل نمی‌شود و قید زن یا مرد بودن را نمی‌آورد. وجود چنین دوگانه‌ای نیازمند تبیین است.

## 6. تحلیل آرای فارابی در مورد زنان

تحلیل مسئله مطرح‌شده در رساله سیاست، نیازمند بررسی معنای عقل است. این تحلیل با تفکیک دو ساحت خردمندی و خردورزی و بررسی موانع خردورزی بر مبنای آثار فارابی انجام خواهد شد.

### 1.6 خردمندی و خردورزی

از جمله مغالطاتی که ممکن است در حوزه تعقل انسان اتفاق بیفتد، خلط بین خردورزی و خردمندی است، به این معنا، لزوماً خردمند همان خردورز نیست. منظور از خردمندی آن است که انسان دارای قوایی باشد که امکان تفکر و تعقل را به او بدهد و منظور از خردورزی، آن است که فرد بتواند قوای خود را در مسیر صحیح آن فعال کرده و به کار گیرد.<sup>12</sup> چراکه امکان به فعلیت رسیدن هر قوه‌ای، مرهون شرایط مختلف و دریند عوامل و موانع گوناگون است. به‌عنوان مثال، اگر بگویند زنان بیشتر از مردان امکان و استعداد ابتلای به افسردگی را دارند به این معنا نیست که همه زنان افسردگی دارند، یا اینکه مردان به این مسئله مبتلا نخواهند شد. بلکه به این معناست که زنان به‌حسب ساختار خود و شرایط بیرونی (که این شرایط به نحو قضیه خارجی و در زمان آن بررسی صادق است) بیشتر در معرض خطر ابتلای به افسردگی هستند. در صورت نبود شرایط آن‌ها هم در امان هستند. همان‌طور که بروز رفتار پرخاشگرانه<sup>13</sup> نیز برای مردان به همین نحو، امکان تحقق بیشتری دارد. بنابراین، مسئله تساوی قوا و امکانات ذاتی زن و مرد، به این معناست که اگر شرایط برای این دو فراهم باشد، آنگاه عامل تفاوت جنسیتی آن‌ها مانع از کسب فضیلت‌ها نخواهد شد.

در مورد جنسیت و عقلانیت، لازم است دو حوزه قوه عقلانی (خردمندی) و فعلیت عقلانی (خردورزی) و تأثیرات جنسیت بر دو حوزه بررسی شود. چراکه فارابی تصریح می‌کند که قدرت تمیز به‌صورت اکتسابی به دست می‌آید و این نشان می‌دهد که اگر ضعفی از این نظر در فردی دیده شود، به خاطر تفاوت ذاتی او نیست بلکه غلبه شرایط است (همو، ب 1413، ص 234). با این قرینه، منظور از عقل در عبارت ضعف‌عقل، عقل

تجربی است نه اقسام دیگر. چه اینکه فارابی زنان و مردان را در آن اقسام یکسان می‌داند. به این معنا فارابی تفاوت عقلی مردان و زنان را یک مؤلفه ذاتی نمی‌داند و در نتیجه زن را از لحاظ خردمندی ضعیف‌تر فرض نمی‌کند، بلکه به نظر می‌رسد مشکل در به فعلیت رسیدن قوای عقلانی است. چراکه خردورزی محتاج شرایط مساعد و فقدان موانع است. احصای موانع و شرایط باعث می‌شود، دریابیم آیا جنسیت منعی و یا عاملی برای به فعلیت رسیدن عقل انسان و کسب سعادت است و یا عوامل و موانع را باید در امور دیگر جستجو کرد؟

همچنین بنابر رأی فارابی در تساوی بین قوه متخیله زن و مرد، می‌توان نتیجه گرفت که زن امکان دسترسی به وحی را دارد حداقل از جهت بهره‌اش از قوه متخیله. پس راه رسیدن به درجه انسان کامل، از مسیر این قوه برای او بسته نیست؛ اما اینکه «آیا شرایط زن به او اجازه می‌دهد این قوه را به فعلیت برساند؟ یا به عبارت دیگر زنانگی چه اثراتی بر به فعلیت رساندن قوه تخیل دارد؟» مربوط به ساحت «به فعلیت رساندن» است.

## 2.6 فعلیت یافتن قوه عاقله در زن (خردورزی)

اگر تعریف عقل از نظر فارابی را در کنار سخن وی در کتاب «حصاء العلوم» قرار دهیم منظور وی از ضعف عقل و تمیز، روشن می‌شود. همانطور که گذشت، وی در مثال مواضع مغالطه، زنان و کودکان را مطرح می‌کند و آنان را از گروهی می‌داند که جاهل‌اند و ضعف عقل و تمیز دارند. قرینه تمیز در کنار ضعف عقل نشان می‌دهد، منظور فارابی از عقل، عقلی نیست که از قوای نفس فطری آدمی است. چراکه فطری به بداهت در همه انسان‌ها وجود دارد.

همان‌طور که در تقسیمات عقل قابل ملاحظه است، ادراکات عقل فطری در حد بدیهیات و کلیات است و انسان نمی‌داند از کجا و چگونه آمده‌است. به نظر فارابی، عقل به معنای قوه و نیروی مخصوص انسانی در همه حتی کودک هم هست (الانسان به مفطوره). ولی مقدار آن در کودک بسیار اندک است؛ یعنی به اندازه‌ای نیست که کار خود را نیک انجام دهد، مانند نیروی پای کودک برای راه رفتن یا نیروی آتشی اندک که نمی‌تواند تنه درختی را بسوزاند. این نیرو در دیوانگان و مستان مانند چشم دوبین است و در انسان خفته مانند چشم فروبسته است و در شخص از هوش رفته مانند چشمی است که پرده‌ای از بخار جلوی آن را گرفته باشد (فارابی، ب، 1995، ص 37). پس به طور طبیعی، تمیزی که کار این

نوع عقل است، در زنان وجود دارد. حتی می‌توان گفت چون که این حالت عقل در کودکی بین زن و مرد مشترک است، در نتیجه نمی‌توان زن را از نظر قدرت کسب معارف به کمک این عقل محروم دانست و او را بدون توان تمیز دادن فرض کرد؛ به این معنا که حداقل نظر کسانی که سعی می‌کنند با نشان دادن تفاوت اندازه مغز زن و مرد، با تکیه بر یافته‌های پزشکی، زنان را ناقص‌العقل نشان دهند باطل است. چراکه بنا بر نظر فارابی داشتن امکان درک بدیهیات در همه انسان‌ها مشترک است و پسریچه و دختر بچه در آن تفاوتی ندارند. پس زنان در خردمندی و وجدان عقل فطری همچون مردان هستند و عامل جنسیتی، مانع تعقل به حساب نمی‌آید. موانع خردورزی، و وضعیت زن و مرد نسبت به آن، در مبحث خردورزی خواهد آمد.

نکته مهم دیدگاه فارابی این است که اصل و اساس ادراکات عقلی علوم اولیه‌ای هستند که آدمی بدون هیچ جست‌وجویی می‌تواند آن‌ها را دریابد و این علوم اساس منظومه معرفتی انسان را تشکیل می‌دهند (جوادی، 1382، ص 4). دریافتن این معقولات، مرهون و منتظر شرایط نیست، بلکه همه به آن دسترسی دارند می‌توانند از آن بهره ببرند. استدلال‌های بالا را به صورت دو استدلال ساده زیر می‌توان نشان داد:

|                               |                                 |
|-------------------------------|---------------------------------|
| زن و مرد در قوه ناطقه برابرند | زن و مرد در قوه ناطقه برابرند   |
| قوه ناطقه قدرت تمیز دارد      | قوه ناطقه قدرت تمیز دارد        |
| زن و مرد در قوه تمیز برابرند  | زن و مرد در قوه تمیز برابرند    |
| ≠                             | ≠                               |
| زن ضعیف‌العقل است             | زنان از مردان در تمیز ضعیف‌ترند |

بدین ترتیب زنان با لحاظ این معنا و توضیحات فارابی درباره عقل فطری، نمی‌توانند مخاطب واژه "ضعیف‌العقل" و "بدون تمیز" فارابی قرار گیرند.

در فلسفه فارابی فرایند کسب سعادت در دو بستر اجتماع و استعداد انسان معنا پیدا می‌کند، در واقع انسان و استعدادهايش نمایانگر توان خردمندی اوست و اجتماع، عرصه بروز خردورزی او را فراهم می‌آورد. به عبارت دیگر انسان مستعد می‌تواند با تکیه بر توان اجتماع به سعادت دست یابد. استعداد انسان که برخاسته از فطرت اوست، در دو سطح معارف و معقولات اولیه و یا دیگر علوم قابل بررسی است.

فطرت یا همان طبیعت در بین همه انسان‌ها مشترک است. در واقع فطرت انسان‌ها به‌گونه‌ای است که هم دارای وجوه مشترک است هم متفاوت، مردمی که دارای فطرت سالمند<sup>14</sup> همه صاحب یک فطرت مشترک هستند که به‌وسیله آن معارف و معقولات اولیه را می‌پذیرند و این فطرت، مشترک میان همه است و همه آنان به‌وسیله آن فطرت مشترک سلیم به‌سوی کارهای مشترک در حرکت‌اند؛ یعنی انسان‌ها در کسب معقولات اولیه، توان و امتیازی برابر دارند. اما جدای از این اشتراک که هم زنان و هم مردان از آن برخوردارند، فرایبی در سطح دیگر فارغ از جنسیت، استعداد مردمان را در معارف و معلومات مختلف می‌داند؛ همین امر ایجاب می‌کند که هر فردی فطرتی ویژه خود داشته باشد غیر از فطرت فرد دیگر. این ویژگی فطرت است که موجب می‌شود، فردی آماده پذیرش معارف و معقولاتی باشد مخصوص خودش، که دیگری معد آن نیست؛ همین‌طور همان دیگری به‌واسطه استعداد خودش، به‌سوی معرفت به علم و یا علوم دیگری کشش پیدا می‌کند و به آن نائل می‌آید که در رغبت و توان دیگری نیست. همچنین ممکن است فردی از افراد آمادگی پذیرش معقولات بسیاری از هر نوعی از آن‌ها را دارا باشد و ممکن است فردی معد قبول همه معقولات شایسته یک جنس از علوم باشد. به‌بیان‌دیگر در آن علم متخصص شود. (فارابی، 1361، ص 187). می‌توان این‌گونه تحلیل کرد که گویا جهان آفرینش سرشار از علوم و معارف متفاوت است که خداوند به اقتضای جایگاه و نیاز هرکس بخشی از آن علوم و معارف را در او به ودیعه گذاشته است، بر همین مبنا است که فرایبی معتقد است یافتن انسانی که به همه فضایل مجهز باشد ممکن نیست.

از نظر وی ممکن است حتی دو نفر از افراد انسانی باشند که از ناحیه عقل فعال استعداد درک یک نوع و یک جنس از معارف و معقولات به آن دو اعطاشده باشد و وجود هر دوی آن‌ها برای دریافت یک صنف از علوم صلاحیت داشته باشد، اما طبع وجودی یکی از این دو به این صورت آفریده‌شده‌باشد که همه آنچه مربوط به آن علم است را کامل یاد بگیرد و تعقل کند اما آن دیگری کمتر یاد بگیرد؛ یعنی قوه یادگیری آن‌ها متفاوت باشد. یا حتی پیش می‌آید که دو انسان از لحاظ استعداد وجودی در استنباط مربوط به یک نوع از علم مساوی باشند، اما یکی زودتر استنباط کند و یکی دیرتر و یا اینکه یکی از آن دو در استنباط مسائل اساسی و فضل آن فن و علم، درک بهتری داشته باشد و زودتر یاد بگیرد و یکی مسائل فرعی‌تر آن علم را، گاهی هم ممکن است افراد انسانی هم در قدرت بر استنباط علم خاص مساوی و برابر باشند و هم در سرعت استنباط یکسان باشند، اما یکی از آن دو قدرت بر

راهنمایی و تعلیم آموخته‌های خود را هم داشته باشد، درحالی‌که دیگری این قدرت را نداشته باشد (همان، ص 188-190). این تفاوت‌ها به جنسیت مربوط نیست و فضیلت و رذیلتی نیز محسوب نمی‌شود بلکه هر دو انسانی این ویژگی را دارند.

در این‌گونه مباحث فارابی هیچ اختلاف و تفاوتی میان زن و مرد قائل نیست و استعداد‌های یادگیری فنون و علوم مختلف را به استعداد‌های وجودی مختلف برمی‌گرداند. به بیان دیگر چنین نیست که همه افراد انسان در خردورزی یکسان باشند بلکه در خردمندی یکسان هستند، فارغ از مسئله جنسیت. اما مباحث اخیر ناظر به استعداد افراد در تحقق برخی امور در ایشان است.

### 3.6 فعلیت یافتن قوه متخیله در زن

از سخنان فارابی می‌توان استنباط کرد که انسان به خاطر فضای روانی وجودی‌اش و به خاطر مألوف نبودن به عقلیات، بیشتر درگیر قوه متخیله است. حقیقت آن است که قوای بدن انسان به نفس اجازه تفرد نمی‌دهد و او را در ادراکاتش تنها نمی‌گذارد، چراکه قوه متخیله به نسبت معقولات، قدرت جذب و استیلای بیشتری بر اشیاء دارد. اگرچه معارف بر خواسته از حس، شبیه وهم هستند ولی انسان چون الفتی با معقولات ندارد، به همین معارف برآمده از حس و خیال اطمینان حاصل می‌کند (همو، الف 1413، ص 375). از آنجاکه هر آنچه توسط انسان تعقل می‌شود مشوب و مخلوط به تخیل است<sup>15</sup> (همان، ص 392)، چگونگی عملکرد قوه متخیله اهمیت زیادی پیدا می‌کند. می‌توان گفت؛ با این اوصاف و با توجه به اینکه وحی از طریق این قوه در انسان قابل دریافت است، این قوه نقش اساسی در هدایت و ضلالت انسان دارد؛ یعنی اگر متخیله درست عمل کند، می‌توان امیدوار بود که ناطقه بتواند به کار اصلی خود بپردازد. از نظر فارابی زنان و مردان در بهره‌مندی از قوه متخیله یکسان هستند و تفاوتی ندارند در نتیجه برای زن مانع ذاتی جهت نیل به کمال حاصل از این قوه -چه دریافت وحی و چه احاطه بر معقولات- ندارد.

### 7. موانع خردورزی

آنچه بیان شد یکسانی بهره‌مندی از موهبت قوه متخیله و متفکره در دو جنس را بیان می‌کند. اما باید تبیینی برای ضعفی که فارابی در عقل برای زنان قائل شده بر مبنای



انسان‌شناسی وی بیان شود. با بررسی آراء وی می‌توان دریافت که در تفاوت جسمانی زنان و مردان و امکانات جامعه برای این دو جنس، می‌تواند موانعی برای خردورزی ایجاد شود.

### 1.7 اعضای بدن و عملکرد قوا در زن

از جمله مواضعی که فارابی در بیان تفاوت زن و مرد، به آن اشاره می‌کند تفاوت‌های جسمانی است. از لحاظ تناظر و نسبت عملکرد قوا با اعضای بدن، فارابی تخیل و تفکر را وابسته به عملکرد قلب می‌داند. زمانی که حرارت قلب محدود باشد، آنگاه تخیل امکان حصول دارد. از طرفی هم ذکر شد که کنترل حرارت قلب به عهده دماغ است. دماغ باید حرارت قلب را در اعضای بدن تعدیل کند؛ یعنی زمانی تخیل و تفکر صحیح شکل می‌گیرد که وضعیت حرارت اعضا معتدل باشد. اگر این مقدمه را کنار مقدمه دوم «مردان در قوای مشترک با زنان گرم‌ترند» (فارابی، الف 1995، ص 87) قرار دهیم، می‌توان به این جمع‌بندی رسید که حرارت در زنان کمتر از مردان است. به بیان دیگر، از نظر فارابی زن و مرد در تمام قوا به جز اجزای تولید اشتراک دارند. این اشتراک شامل قوه متخیله و ناطقه نیز هست. وقتی که حرارت به صورت معتدل باشد تخیل و تفکر صحیح شکل می‌گیرد. در حالی که این حرارت در مردان روبه افراط و گرمی است و در زنان رو به تفریط و سردی؛ به این صورت هردو جنس از آسیب این مسئله در امان نیستند و نمی‌توان گفت مردان به حسب وضعیت جسمی خود تفکر و تعقل قوی‌تری دارند. چراکه هرچه از تعادل به سوی گرمی بیش بروند احتمال خطای در تفکر و تعقل وجود دارد. همان‌طور که اگر سردی در زنان کنترل نشود و به سوی تفریط برود دچار این خطا خواهد شد؛ در نتیجه اگرچه جنسیت در قوای تفکری و تعقلی نقش مهمی دارد اما از لحاظ جسمی نمی‌توان برتری برای جنسی، از لحاظ خردورزی و فعلیت یافتن عقل و فکر قائل شد، همان‌گونه که در مورد خردمندی و قوه تعقل و تخیل هم این امر جاری است و اختلافی از این حیث وجود نداشت.

البته باید دقت کرد، پذیرفتن نتایج استدلال به این معنا نیست که پس هیچ‌گاه زن و مرد، مجهز به تفکر و تخیل نمی‌شوند، یا به عبارت دیگر چون مردان از نظر جسمی، بیشتر گرم‌اند و زنان بیشتر سرد، در نتیجه قوه متخیله و مفکره در آن‌ها صحیح عمل نخواهد کرد، بلکه منظور همان نحو امکانی و اکثری است؛ به این معنا که اگر دماغ زن و مرد نتواند وضعیت حرارت را به صورت معتدل نگه دارد، آنگاه حصول امر تفکر و تعقل مختل می‌شود. در واقع

اینجا اهمیت و نقش دماغ در بحث کسب معارف بشری مشخص می‌شود و توجه به سمت مسئله سلامت جسمی جلب می‌شود، اما به دو طریق متفاوت برای زنان و مردان. تعادل حرارت در بدن نیز به این‌گونه است که قلب از آن‌جهت که منبع و سرچشمه حرارت غریزی است، گریز و گزیری ندارد جز آنکه حرارت غریزی موجود در خود را همچنان بیشتر و نیرومندتر سازد تا مازاد آن حرارت از قلب جدا شده و به سایر اعضا فیضان کند. پس به‌طور طبیعی، قلب باید دارای حرارت باشد که بتواند معطی آن به بقیه اعضا قرار گیرد (همان، 1361، ص 168-169)؛ چراکه معطی شیء نمی‌تواند فاقد شیء باشد. به خاطر این امر دماغ بالطبع، نسبت به سایر اعضا سرد و مرطوب آفریده شده است (همان، الف، 1995، ص 89). اگر کسی بتواند سلامت دماغ خود را در با مراقبت جسمی حفظ کند؛ می‌تواند از تفکر و تعقل صحیح بهره‌برد. بحث قوه و فعلیت در متخیله و متفکره با لحاظ تأثیرات جسمی برای زن و مرد یک نتیجه را نشان می‌دهد و آن‌هم تساوی هر دو در استعداد و فعلیت است.

اما بر مبنای طب قدیم و طبع بیمار، بیشتر گرایش به سردی پیدا می‌کند چون برای گرم شدن نیاز به نیرو دارد اما برای سرد شدن، از دست دادن نیرو کافی است و مرگ، سرد شدن کامل است. بنابراین مزاج سرد عامل هر نوع نقص و بیماری است (ابن‌سینا، 1386، ص 312) این مسئله باعث می‌شود که ضعف دماغی زن در کنترل حرارت بدن به علت سردی مزاج بیشتر مورد توجه قرار گیرد و در نتیجه تفکر و تعقل او ضعیف باشد و نام ضعیف‌العقل را بر زن بار کند. این در حالی است که افرادی که طبع گرم دارند در معرض خطر نقص بیماری نیستند و فقط در اثر ازدیاد گرمی توسط مصرف مواد گرمی‌زا، به مشقت می‌افتند (همان، ص 312). به نظر می‌رسد همین خصلت مزاج سرد باعث شده است اهمیت «تعديل حرارت قلب» کم‌رنگ جلوه کند و تلاش‌ها معطوف به رفع سردی مزاج شود، اما به‌هرحال گرم شدن مزاج نیز نوعی خروج از حالت تعادل و به طبع ضعف در تفکر و تعقل را ایجاد می‌کند. به این ترتیب مردان به علت غلبه گرما باید در معرض نقص در تفکر و تعقل باشند. به عبارت دیگر زنان و مردان در خردمندی و خردورزی از نظر تأثیرات جسمی در یک وضعیت مشترک قرار دارند و تفاوت در مقام تحقق اتفاق می‌افتد نه در موضع قوه.

## 2.7 عقل تجربی در زن و وضعیت جوامع

این مطلب را از طریق تطبیق معنی عقل و قوه ناطقه نیز می‌توان بررسی کرد. همان‌طور که در قسمت مربوط به خردمندی اثبات شد، منظور فارابی از ضعف عقل نمی‌تواند عقل فطری باشد. به نظر می‌رسد سخن فارابی در مورد ضعف عقلانی زنان، ناظر به عقل تجربی است.

فارابی اذعان دارد این عقل باتجربه و گذر زمان تکامل می‌یابد. اهمیت و کارکرد عقل تجربی در انسان، در نظر فارابی چنان است که او، عقل را چیزی جز تجربه نمی‌داند و معتقد است؛ استكمال نفس با کثرت یافتن تجربه، صورت می‌پذیرد. (فارابی، الف، 1405، ص 100)<sup>16</sup>

در صورت پذیرش این مطلب که عقل در زنان ضعیف است، آنگاه یا باید اثبات شود که کسب تجربه برای زنان ممکن نیست؛ که این مطلب نیز عقلاً و منطقیاً باطل است (در حقیقت زندگی در دنیا، در بستر اتفاقات آن و در مواجهه به حوادث آن، همراه باتجربه‌ها و شناخت‌های مختلف است) یا باید موضوع را به تفاوت در مقام تحقق از حیث مشارکت کمتر زنان در برخی از امور اجتماعی برگرداند. در بسیاری از تحقیقات در حوزه زنان، دیده می‌شود از جمله مسائل مورد استناد برای ضعیف‌العقل خواندن زنان، موضوع بروزات و فعالیت‌های اجتماعی زنان است؛<sup>17</sup> یعنی چون مردان توفیقات بیشتر و حضور فعال‌تری در اجتماع و تاریخ دارند، پس آنان عاقل‌تر هستند. اکثر این استدلال‌ها هم به‌صورت استقراء، آن‌هم استقراء ناقص است. اگرچه استقراء در خیلی از علوم سندیت دارد و آن علوم در اثبات نظریات خود چاره‌ای به‌جز استفاده از همین استقرائات ندارند، لکن فلسفه به خاطر ماهیت عقلانی خود نمی‌تواند به استقراء اکتفا کند و نیازمند برهان است. در این موارد قضایای کلیه، خارجیه هستند.

با نگاهی به بروزات اجتماعی افراد، به نظر می‌رسد؛ که نوع تجربه افراد در میزان خردورزی آن‌ها و به‌تبع آن بروزات عاقلانه و منطقی اثر مستقیمی دارد. در زیست اجتماعی مشاهده می‌شود، زنانی که در مجامع علمی و دینی حضور فعال‌تری دارند و یا اهل مطالعه و دقت در دست آوردهای جدید بشری هستند، رفتاری متفاوت‌تر و پسندیده‌تر از کسانی دارند که بدون توجه به ارزش و جایگاه علم و علما، تنها به زندگی روزمره خو کرده و درک صحیحی از فضاها و اجتماعی ندارند. این مطلب در مورد مردان نیز صادق است. چه اینکه مردانی که به هر علت از کسب تجارب اجتماعی محروم شوند، رفتارهایی به‌مراتب

غیرعقلانه‌تر از سایر مردان خواهند داشت (به نحو قضیه خارجی). لذا موضوع تأثیرات زمینه‌های تربیتی در مورد مردان نیز صدق می‌کند، به این معنا، همان‌طور که اگر زنان از کودکی در محیط سالم و متناسبی برای آموزش قرار نگیرند، باید منتظر رفتارهای غیرمنطقی از آن‌ها بود همچنین این اتفاق در مورد مردان به شکل کاهش اعتمادبه‌نفس و رفتارهای پرخاشگرانه بروز پیدا می‌کند.<sup>18</sup>

البته باید به این نکته هم توجه داشت که؛ معرفت انسانی تنها با اجتهاد و کوشش عقل حاصل نمی‌شود، بلکه به صورت هبه یا بخششی از عالم بالا به او داده می‌شود. در پرتو عقل فعال است که عقل ما قادر می‌شود صور کلی اجسام را ادراک کند و کم‌کم از حدود تجربه حسی برتر رود و دارای معرفت عقلی شود (کمالی زاده، 1393، ص 56). در هر دو فرض (چه به صورت تجربی، چه هبه عقل فعال) نمی‌توان فضلی برای مردان بر زنان صرف تفاوت جنسی قائل شد. در اینجا در مقام خردمندی نمی‌توان زن و مرد را متفاوت دید، زیرا همان‌طور که گذشت این عقل جزئی از نفس انسانی است پس از نظر قوه بودن (خردمندی) باهم مشترک‌اند. اما در مقام خردورزی موانعی وجود دارند. این موانع بسته به فرهنگ‌ها و اقتضائات جوامع، خردورزی آدمیان را به مخاطره می‌اندازند. هر چند قدرت اکتساب تجربه در زن و مرد یکسان است اما زمینه‌های اکتساب می‌تواند برای مردان و زنان یکسان نباشد. اگر در جامعه‌ای جایگاه انسانی زن لحاظ نشود (به نحو افراط یا تفریط) می‌تواند در اکتساب تجارب وی خلل وارد آورد و عقل تجربی وی را دچار نقص و ضعف کند. به نظر می‌رسد در طی تاریخ بشر جوامع خالی از این اجحاف نبوده‌اند و این قضیه به نحو خارجی صدق پیدا کرده است و فارابی آن را اذعان می‌دارد.

در راستای دستیابی به جامعه آرمانی، یکی از اعمالی که فارابی برمی‌شمارد تعلیم نوباوگان (صبیان) است. او معتقد است، آنان را باید از کودکی مورد تربیت قرار داد، به این شکل که نخست مقدمات اولیه، در جنس اجسام علوم نظری را بشناسند، سپس انواع مختلف احوال مقدمات را بدانند و از شکل‌های مختلف ترتیب آن‌ها مطلع شوند. این افراد باید پس از آن با مسائلی درگیر شوند، به همراه بقیه آداب تا این‌که هر یک از آن‌ها به بزرگسالی برسند (فارابی، ج 1413، ص 169). کودک اعم است از دختر و پسر و راهکارهای فارابی جهت نیل انسان به اهداف و غایات متناسب با توان وجودی اوست. بر همین اساس می‌توان گفت فارابی به جهت جلوگیری از ایجاد نقص در دستگاه منطقی و بروزات عقلانه انسان (خردورزی)، اعتقاد به تعلیم و تأدیب او از کودکی دارد؛ یعنی وی بر

اساس آنچه از دنیای اطرافش رصد کرده است، دریافته که نقص و ضعف عقل در برخی زنان ریشه در رفتارهای ناصحیح در کودکی دارد. لذا بر آن است با توجه به استعداد افراد و با نظر به‌غایت بشری، نظامی را طراحی کند که با کمک آن نوع بشر در مسیر رشد قرار گیرند.

بر این اساس، اگر زنی از کودکی تحت این تعالیم قرار گیرد، به چه دلیل می‌توان گفت به آن کمال موردنظر دست پیدا نخواهد کرد؟ چگونه می‌توان پذیرفت یک زن پس‌ازاین مراحل به‌اندازه همان کودک صاحب تشخیص باشد؟ اگر این سخن پذیرفته شود آنگاه باید راه فارابی برای کمال در جامعه ناکارآمد دانست. درحالی‌که فارابی در اعمال فلسفی به استعداد کودک در کسب معارف اذعان دارد و بدون تفکیک پسر و دختر بودن، ازجمله پایه‌های جامعه آرمانی خود را بر همین آموزش برای پادشاه شدن قرار داده است.

## 8. نتیجه‌گیری

ضرورت ندارد فارابی را متهم به مغالطه در رأی یا تعصب و کوتاهی در مسئله زن دانست، بلکه می‌توان به رأی او در باب تفاوت جسمی زن و مرد تکیه کرد و با استفاده از آن توجهی برای ضعیف‌العقل خواندن زن توسط فارابی، با تکیه بر مزاج متفاوت اکثری زنان و مردان و تعریف عقل به عقل تجربی ارائه داد.

از سوی دیگر به فعلیت رسیدن عقل عملی یا تجربی، در گرو کسب تجارب اجتماعی است. تا زمانی که برای هر صنفی به هر علت، امکان تجربه‌اندوزی فراهم نشود، در خردورزی او اختلال و نقص پدید می‌آید و چون در طول تاریخ بدفهمی‌ها و کژفهمی‌ها بیشتر دامن زنان را گرفته است، به نحو قضیه خارجی، زنان بیش از مردان در معرض نقص عقل تجربی قرار گرفته‌اند. ناگفته نماند، عقل تجربی در فلسفه فارابی عقل جمهور است و عقل جمهور در سطح عقل فلسفی نیست و در عقل فلسفی و خردورزی فلسفی که بالاترین سطح عقل است تفاوتی بین زن و مرد نیست.

در حقیقت فارابی دچار مغالطه خلط بین مفهوم تشابه و تساوی نشده است، به این معنا که فقط زمانی می‌توان گفت دو نفر باهم برابرند که تشابه داشته باشند. بلکه تساوی غیر از تشابه است؛ یعنی برای اینکه همه عادلانه فرصت رسیدن به سعادت و غایت وجودی خود را داشته باشند، نیاز نیست باهم متشابه باشند بلکه باید مساوی باشند. فارابی با علم به تفاوت و تمایز بین انسان‌ها از نظر استعداد و توانایی، درصدد ارائه راهکار سعادت‌مندی بشر

است. او معتقد است انسان‌ها منحصر به فردند و هیچ‌کدام از انسان‌ها را به واسطه تفاوتشان از سعادت محروم نمی‌داند، بلکه نسخه وی برای جامعه آرمانی‌اش جمع بین این توان‌هاست همچنان که خداوند در بدن انسان و در جهان خلقت چنین کرده است و هر چیز را متناسب با کارآمدی‌اش در جای خود قرار داده است. این عین برابری، مساوات و عدل است (که برای هر کس به میزان توانمندی او برنامه‌ای طراحی شود). درحالی‌که تشابه امور به علت عدم سنخیت با توان، دور از حکمت و عقل است.

در کل در آثار فارابی واژه‌هایی مثل نساء و نسوان و رجال کمتر مشاهده می‌شود، او همواره از واژه‌های «الناس» و یا «اهل المدینه» و یا «اهل سائر المَدَن» و نظایر آن‌ها که واژه‌هایی عام و فراگیرند، در نظریه‌پردازی‌های فلسفی خود استفاده کرده است. (تقی زاده، 1385، ص 154) و این نشانگر آن است که وی در تفاضل بین ابناء بشر جنسیت را محور تفکیک قرار نمی‌دهد، بلکه نگرشی انسانی به ماهو انسان دارد.

## پی‌نوشت‌ها

1. فصل 45
2. از نظر فارابی فطرت و طبیعت به یک معنی است و هر دو این‌ها با عقل تقابلی ندارند.
3. منظور از عقل در کتاب «برهان» بدیهیات یا اولیات عقل است
4. مقاله ششم از کتاب اخلاق ارسطو
5. بحث در این زمینه از عهده پژوهش حاضر خارج است. برای اطلاعات بیشتر بنگرید: بر خورداری، زینب؛ نقش مشهورات در تعیین مُدُن با تکیه بر آراء فارابی و ابن‌سینا.
6. بنگرید: 5-معنای مصطلح در کتاب درباره نفس ارسطو 6-معنای مصطلح در کتاب مابعد الطبیعه ارسطو (بهار نژاد، عقل و دین از دیدگاه فارابی)
7. العقل العلمی و هو الذی یتم به جوهر النفس و یصیر جوهرأ عقلیاً بالفعل
8. و العوارض النفسانیة، فما کان منها مائلا إلى القوة، مثل الغضب و القسوة، فانها فی الأنثی أضعف و فی الذکر أقوى؛ و ما کان من العوارض مائلا إلى الضعف، مثل الرأفة و الرحمة، فإنه فی الأنثی أقوى. علی أنه لا یمتنع أن یکون فی ذکوره الانسان من توجد العوارض فیه شبيهة بما فی الاناث و فی الاناث من توجد فیه هذه شبيهة بما هو فی الذکور. فبهذه تفترق الاناث و الذکور فی الانسان (فارابی، الف 1995، ص 95).
9. و أما فی القوة الحاسة و فی المتخیلة و فی الناطقة، فلیسا یختلفان.

10. و إما ليس بعدو- و لكن جهل حظ نفسه من هذه الملة لضعف عقله و تميزه؛ و جائز أن يحمل الإنسان على حظ نفسه بالكذب و المغالطة كما يفعل ذلك بالنساء و الصبيان
11. اما الزوجان فبينهما تفاوت: الرجل اكمل عقلا من المرأة، فهو رأس الأسرة و اليه يرجع تدبير شؤون الدولة و يرجع للمرأة العناية بالبنيين و بالمنزل تحت اشراف الرجل: ذلك ما تريده طبيعته كل منهما و ليس بصحيح ما قال افلاطون من ان الطبيعته جعلت المرأة مساوية للرجل و هيأتها للمشاركة في الجندي و السياسة نتيجة عقد.
12. مشابه این تفکیک در تعریف علم منطق آورده شده است. آنجا که استفاده و به‌کارگیری علم منطق آدمی را از خطای در فکر مصون می‌دارد نه صرف دانستن آن و داشتن این علم: المنطق صناعة نظريه تشمل على قوانين تعصم مراعاتها الذهن من الزلل في كل ما يتصورا و يتصدق به (فارابی، 1408، ج 3، ص 434)
13. برای اطلاعات بیشتر بنگرید: حسینی، سید هادی، کتاب زن.
14. برای مطالعه بیشتر پیرامون چگونگی خروج فطرت از سلامت، بنگرید: فارابی، آراء مدینه فاضله و سیاست مدینه
15. كل ما تعقله النفس مشوب بتخييل.
16. اذ العقل ليس هو شيئا غير التجارب. و مهما كانت هذه التجارب اكثر، كانت النفس اتم عقلا.
17. برای مطالعه بیشتر بنگرید: حسینی، سید هادی، کتاب زن
18. این مسئله به‌گونه‌ای است که تحقیقات نشان می‌دهد در اثر فشارهای فمینیستی بر فضای آموزشی برخی کشورها، بروزات مردانه در پسران دچار مشکل شده است و در اثر این رفتارها آن‌ها دچار کاهش اعتماد به نفس شده‌اند برای مطالعه بیشتر بنگرید Sommers، The war against boys.

## کتاب‌نامه

- ابن‌سینا، قانون فی الطب، تهران، مرسل، 1386 ه.ش، چاپ اول
- اکبریان، رضا، راد فر، نجمه سادات، معانی عقل در فلسفه فارابی، مجله شناخت، بهار و تابستان 1388، شماره 60
- اکبریان، رضا، مقایسه میان نظر ملاصدرا و فارابی درباره رئیس مدینه، خردنامه صدرا، بهار 1386، شماره 47
- الفارابی، ابونصر، آراء مدینه الفاضله و مضاداتها، مقدمه و شرح و تعلیق دکتر علی بو ملحم، بیروت، مکتبه الهلال، الف 1995 م، چاپ اول

- \_\_\_\_\_، احصاء العلوم، مقدمه و شرح دکتر علی بو ملحم، بیروت، مکتبه الهلال، ب 1995 م، چاپ اول
- \_\_\_\_\_، الاعمال الفلسفیه، التعليقات، مقدمه و تحقیق و تعلیق از دکتر جعفر آل یاسین، بیروت، دار المناهل، الف 1413 ه ق، چاپ اول
- \_\_\_\_\_، الاعمال الفلسفیه، التنبيه على سبيل السعاده، مقدمه و تحقیق و تعلیق از دکتر جعفر آل یاسین، بیروت، دار المناهل، ب 1413 ه ق، چاپ اول
- \_\_\_\_\_، الاعمال الفلسفیه، تحصیل السعاده، مقدمه و تحقیق و تعلیق از دکتر جعفر آل یاسین، بیروت، دار المناهل، ج 1413 ه ق، چاپ اول
- \_\_\_\_\_، الجمع بین رأی الحکیمین، مقدمه و تعلیق دکتر البیرنصری نادر، تهران، انتشارات الزهراء، الف 1405 ه ق، چاپ دوم
- \_\_\_\_\_، السیاسة المدنیة، مقدمه و شرح از دکتر علی بو ملحم، بیروت، مکتبه الهلال، 1996 م، چاپ اول.
- \_\_\_\_\_، المنطقیات للفارابی، تحقیق و مقدمه از محمد تقی دانش پژوه، قم، مکتبه آیه الله المرعشی، 1408 ه ق، چاپ اول
- \_\_\_\_\_، فصوص الحکم، تحقیق از شیخ محمد حسن آل یاسین، قم، بیدار، ب 1405 ه ق، چاپ دوم
- \_\_\_\_\_، فصول منتزعه، تحقیق و تصحیح و تعلیق از دکتر فوزی نجار، تهران، المکتبه الزهراء، ج 1405 ه ق، چاپ دوم
- برخورداری، زینب؛ پور صالح، ملیحه، نقش مشهورات در تعیین مُدن با تکیه بر آراء فارابی و ابن سینا، حکمت سینوی، شماره 53، 1394 ه ش
- بهارنژاد، زکریا، عقل و دین از دیدگاه فارابی، فصلنامه علمی - پژوهشی دانشگاه قم، سال دوازدهم، 1390، شماره 48
- تقی زاده داوری، محمود، بررسی اشتراکات و افتراقات در فلسفه اجتماع افلاطون و فارابی، مجله پژوهش‌های فلسفی - کلامی، هـ 1385، شماره 27
- جوادی محسن، تحلیل و نقد نظریه سعادت فارابی، فصلنامه مفید، 1382 ش، شماره 39
- جمشیدنژاد اول، غلامرضا، آرمان شهر فارابی (مروری بر زندگی و آثار ابونصر محمد فارابی)، تهران، همشهری، 1388، چاپ دوم
- حسینی، سیدهادی، کتاب زن (تفاوت‌های بیولوژیک زن و مرد در بدن، روان و هوش)، هـ 1379، شماره 17
- فارابی، ابونصر، آراء مدینه فاضله، ترجمه سید جعفر سبحانی، تهران، طهوری، 1361 ه ش، چاپ اول



زینب برخورداری و سمیه خوشدونی فراهانی 117

\_\_\_\_\_تحصیل السعاده، (سعادت از نگاه فارابی) ترجمه علی اکبر جابری مقدم، قم،  
دارالهدی، الف 1384 هـ ش

\_\_\_\_\_تنبیه علی سبیل سعاده، (سعادت از نگاه فارابی) ترجمه علی اکبر جابری مقدم، قم،  
دارالهدی، ب 1384 هـ ش

\_\_\_\_\_رساله عقل، تصحیح موریس بویچ، لبنان، بیروت، 1938 م

\_\_\_\_\_رساله فی السیاسه، تقدیم و ضبط و تعلیق علی محمد اسیر، دمشق، حلبونی، 1427 هـ ق  
سیاست مدنی، ترجمه و تحشید، دکتر سید محمد جعفر سجادی، تهران، سازمان چاپ و  
انتشارات، 1379 هـ ش، چاپ سوم

\_\_\_\_\_فصول منتزعه، ترجمه حسن ملکشاهی، تهران، سروش، هـ ش 1382، چاپ اول  
کمالی زاده طاهره، معانی و کاربردهای عقل در رساله فی العقل فارابی، قیسات، سال نوزدهم، هـ ش 1393  
مبلغی، عبدالمجید، محمدی کیا، طیبه، کرامت انسان در فلسفه فارابی، خردنامه همشهری، 1390 هـ -  
ش، شماره 87

مهاجرنیا، محسن، اندیشه‌ی سیاسی فارابی، بستان کتاب، 1380 هـ ش، چاپ دوم

Hoff Sommers, Christina, war against boys, Hardcover. ISBN 10:  
0684849569, 2000.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی